



بسم الله الرحمن الرحيم

وظائف آموزشی والدین

مقدمه

بحث ما در مباحث تعلیم و آموزش بود. تعلیمات محرم و تعلیمات واجب را بررسی کردیم. در باب سوم از مباحث تعلیم به من یجب علیه تعلیم و من له ولایة التعلیم اولین بحث مربوط به وظایف تعلیمی خانواده بود. گفتیم که ادله‌ای وجود دارد که وظایف تعلیمی فی الجمله بر دوش خانواده یعنی پدر و مادر قرار داده شده است. این ادله دودسته است: آیات و روایات که برحسب آمادگی در بحث روایات، بخش از روایات تأدیبه را بررسی کردیم و ادله روایی دیگر را بعداً به آن می‌پردازیم. آیات شریفه در این بحث آیاتی است که ممکن است از آن‌ها وظایف تعلیمی و تربیتی ولو با دلالت التزامی استفاده شود.

آیات

آیه اول

اولین آیه در وظایف تعلیمی خانواده و پدر و مادر آیه ۶ سوره شریفه تحریم است: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم/۶). آیه ۶ سوره تحریم سه یا چهار پیام و بخش مهم دارد و عمدتاً مشتمل بر مباحث خانوادگی است. صدر و ذیل آن مباحث خانوادگی مربوط به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اسلام است. در ابتدا بحثی بین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گرامی اسلام و زنانش اتفاق افتاده است که حفصه و عایشه سرّ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را فاش کردند. چند آیه اول مربوط به قصه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و زنانش است که الهامات و درس‌های تربیتی مهمی در بحث‌های خانوادگی دارد. بعد هم می‌پردازد به چند دستور معنوی از جمله این بُعد خانوادگی و در آخر هم دو الگوی، زن لوط را آورده که آخر این سوره است. این سوره عمدتاً پیام‌های تربیتی در حوضه مسائل خانوادگی دارد. سوره‌ای است مدنی که سیاق آن از بدو علی الختم تقریباً رگه‌ای از مباحث تربیت خانواده دارد با الهامات و درس‌های متعددی که



ازلحاظ تربیتی در این سوره است. جایگاه این آیه در چنین وضعیتی است که در مدینه نازل شده و به مباحث گوناگون و مختلف تربیتی و خانوادگی پرداخته است. این تعلیم و دستور در اواسط این سوره به این شکل آمده و خطاب این طور است که: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ».

تجسم اعمال

«وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ» شواهد تجسم اعمال است یعنی آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌های آتش‌زا خود مردم و ذات و عمل آن‌هاست. درواقع وقود آنجاست ذاتی که آن‌جور شکل گرفته و وقود است یعنی خودش آتش‌زاست. نباید تصور باشد که در آتش جهنم همیشه یک آتش بیرونی است. حداقل این است که یک آتش درونی دارد که در خود انسان‌ها می‌جوشد. در این بحث که آتش قیامت آتش بیرونی است یا درونی و تفاوت این‌ها برخی نوعی گرایش ظاهری حدیثی و کلامی دارند. گرایش به اینکه رابط ما و آتش مثل آتش این دنیا است؛ آتشی است که فرد می‌رود داخلش و می‌سوزد. عرفاً می‌گویند آتش همان عالم درون خودش است که آیه هم همین را می‌گوید «وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ» یعنی این‌جور نیست که بگویم آتش از درون می‌آید. شاید نظریه‌ای بینابین در اینجا وجود داشته باشد که بعداً اشاره می‌کنیم. پس سنگ‌های آتش‌زا یعنی در جهنم آتش نیست که همین‌جور بسوزد، درواقع مثل آتش‌فشان است. آتش‌فشان با سنگ‌ها می‌جوشد و فواره می‌زند و اگر کسی در آتش‌فشان بیفتد هم داغی را می‌چشد و هم ضربات سنگ‌ها را. درواقع اینجا می‌خواهد بگوید هم از درون شما آتش شعله‌ور است و هم این آتش حجاره‌هایی دارد که علاوه بر سوزندگی، ضربات محکمی دارد.

نکات مقدماتی

بنا بر نکات مقدماتی مطروحه؛ این آیه در سوره‌ای قرار گرفته است که بافت آن مباحث تربیت خانواده است. آغازش با روابط خانوادگی است که پیامبر با زنانش داشت و مباحثی که آنجا وجود دارد و پایانش هم دو زنی که از اسوه‌های زنان هستند قرار داده شده است. نکته دیگر اینکه این «وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ» این را می‌رساند که در جهنم؛ عذاب هم از بیرون و هم از درون است. به‌نوعی تجسم اعمال و حقیقت نفس و عملی که بد باشد حقیقت ناریه است و دیگر اینکه در بخش «مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، ملائکه



موکل بر جهنم اوصاف چهارگانه دارند و آنجا جایی نیست که کسی بخواهد نجات پیدا کند و هیچ تکلفی از اراده الهی در آنجا نیست که ملائکه الهی مجری آن اراده الهی هستند. سوره در مدینه نازل شده است؛ اما از نگاه تفسیری و فقهی نکاتی را متعرض می‌شویم که مربوط به مفاهیم موضوعی آیه است و بخشی هم مربوط به نوع حکمی است که در آیه وجود دارد.

نکته اول

نکته اول در وقایه است که امر به آن تعلق گرفته است. در «قُوا أَنْفُسَكُمْ»، وقایه به معنی حفظ چیزی از چیزی و منع شیء از چیزی می‌آید. وقایه النار یعنی جلوی اینکه در آتش بیفتند را گرفت. وقایه السم یعنی جلوی آنکه او سم را بیاشامد گرفت. مفهوم وقایه در این حد روشن است که در اینجا به معنای حفظ و منع از یک خطر و آسیب است. نکته‌ای که در اینجا که می‌خواهم عرض کنم این است که وقایه در اینجا امر به وقایه از نار و حفظ از آتش است و در واقع امر به مقدمات است نه به خود حفظ از آتش. وقایه متعددی به دو مفعول می‌شود منتهی در فارسی با از متعدی‌اش می‌کنیم و می‌گوییم او را از آن چیز حفظ کرد ولی در عربی بدون آن می‌آید. حال ممکن است گاهی هم با آن به کار رود یا حداقل امروز این را به کار می‌برند ولی بدون آن و به صورت مفعول الی ماشاءالله در قرآن و روایات به کار رفته است. این وقایه در اینجا تعلق به نار گرفته است. چگونه می‌شود شما خودتان و دیگران را از آتش حفظ کنید و این تعلق چه نوع تعلقی است؟ وقایه به آتش یعنی حفظ شخص از آتش. این سؤال وجود دارد که این چه نوع تعلقی است.

حفظ از خطر

برای اینکه بحث اول و سؤال اول روشن شود نکته‌ای را عرض می‌کنم. گاهی همین وقایه یعنی حفظ از خطر به طور مستقیم در اختیار شخص است مثلاً بچه‌ای می‌رود در آتش بیفتد که جلوی او را می‌گیرد. می‌گوید وقایه النار که اینجا مستقیم او را از افتادن در آتش حفظ کرد ولی گاهی که این جور نیست مثل همین‌جا یعنی آتش که در اینجاست و اصلاً کسی اختیاری ندارد. جهنمی در قیامت و کسی بی‌مقدمه اختیار ندارد و آن دست خداست که جهنم برود یا نرود. نمی‌تواند بایستد و جلوی او را بگیرد که در آتش نیفتد. لذا درجایی که امر به ذی المقدمه مورد اختیار نیست، این امر می‌رود روی مقدمات. وقتی که می‌گوید او را از آتش جهنم حفظ کن معلوم است که حفظ از آتش



جهنم به طور مستقیم در اختیار کسی نیست لذا امر می‌آید روی مقدماتش. این یک قاعده کلی است و خیلی جاها این طور است که امر می‌آید روی چیزی که خود آن در حوزه اختیار من نیست. خوب اینجا می‌گوید امر در واقع رفته روی مقدماتش و این نوعی کنایه از مقدمات است. وقتی می‌گوید «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» خودت را از آتش جهنم حفظ کن یعنی آنی که تو را مستحق آتش می‌کند انجام نده و خودت را از آن حفظ کن لذا خارج مستقیم در اختیار او نیست و اگر این مقدمات را انجام دهد دیگر خارج از اختیار نیست؛ پس همه مواردی که امر به آن‌ها تعلق می‌گیرد مستقیماً جزء مقدمات و اختیارات انسان نیست.

تطبیق

در اینجا قهراً ذهن عرفی می‌گوید که امر روی مقدماتش رفته است یعنی مستقیم به آن‌ها نهی می‌کند پس در واقع طبق قاعده وقایه به نار تعلق گرفته است لکن روح این وقایه از نار یعنی مقدمات آن و آنچه موجب وقوع در آتش است را انجام نده و خودت را از آن حفظ بکن. پس وقایه تعلق به نار جهنم دارد که از آن خودت را حفظ بکن و در حقیقت یعنی حفظ از مقدمات و ما یوجب النار که این ما یوجب النار فعل معصیت و ترک طاعت است. این تحلیلی است که روح بیان به آن برمی‌گردد و الا باز هم قُوا أَنْفُسَكُمْ است منتهی داعی اینکه می‌گوید «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» این است که با توجه به تکلیف که باید اختیاری باشد یعنی آن ما یوجب النار تحریم می‌شود. فلذا خودت را از هر چه موجب نار می‌شود حفظ بکن مثلاً صفات مضموم، اعتقادات باطل، اعمال فاسد و ترک طاعت پس امر به وقایه از النار بالتزام یعنی وقایه از آن مقدمات که ما یوجب النار است و آن مدلول التزامی است که تکلیف اصلی و امر اختیاری است. این مدلول مطابقی در واقع بدون مدلول التزامی اصلاً معنا ندارد یعنی در واقع جهت‌گیری اصلی آیه، مدلول التزامی آن است منتهی برای تحریر و ترغیب روی نار آمده است.

پیام وقایه

این چنین پیامی یک شیوه تربیتی است که شما به بچه می‌گویید که خودت را از مردود شدن در آخر سال و صفر آوردن حفظ کن یعنی از اینکه در جلسه بشینی و نتوانی سؤالات را جواب بدهی حفظ کن. در واقع منظورش این است که درس بخوان ولی برای اینکه این درس خواندن درون‌مایه تربیتی قوی داشته باشد، شیوه‌ای به کار می‌برد که امر را می‌برد به ذی المقدمه درحالی‌که همه می‌دانند آن ذی المقدمه اختیاری نیست و تکلیف به آن تعلق نمی‌گیرد



بلکه تکلیف تعلق به مقدمات می‌گیرد. حال این بیان را می‌شود دو جور تحلیل کرد: یکی اینکه قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً كاملاً مجاز است و دیگر اینکه گفته قُوا نَاراً منتهی داعی آن مسئله دیگری است مثل اینکه امر می‌کند به داعی دیگری. اینجا امر به آن کرده است منتهی حالا چون آن حالت اختیاری ندارد می‌گوییم داعی اش مقدمات است. بهر حال این نکته را توجه داشته باشید این یک امر عرفی است. ناری که در «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» است، نار بعدی مقصود است و دیگر اینکه حتی اگر نار متداول در دنیا مقصود باشد، آن نار هم مستقیم در اختیار ما نیست بلکه در همان افعال ماست. در دنیا هم چیزهایی است که امر به آن تعلق می‌گیرد و مستقیم مورد اختیار ما نیست بلکه مقدماتش اختیاری است لذا امر روی مقدمات می‌آید.

شیوه تربیتی

یک نکته بسیار مهم که مقصود از وقایه اختیاری در واقع همان اعمال اختیاری و مقدمات وقایه است یعنی فعل الطاعة و ترک المعصية. آخر خط هیچ چیز اختیاری نیست. حال چرا این جور گفته است؟ نکته تربیتی اش این است که اصلاً شیوه ترغیب و تحریر برای اینکه دیگران را تزکیه کند این جور است. قرآن کتاب تربیت و هدایت است؛ رساله نیست و شاید حق در این باشد که ساخت رساله‌های ما هم تغییر کند و با شیوه‌های تربیتی همراه باشد. شاید اصلاً درست همین باشد و قدیم هم اخلاق مقدمه احکام بوده است. گاهی در بیان یک مسئله از نمک اخلاقی استفاده می‌شد. بیان مسائل قرآن و شیوه تربیتی آن نیز این چنین است. می‌گوید خودت را از آن آتش حفظ کن و فرد را متوجه می‌کند که این کارها با پایان کار پیوند خورده است. پس به جای اینکه بگوید اطاعت کن و این کار را بکن و آن کار را نکن، با بیان کامل می‌گوید که پایان کار را مواظب باش. یک روش غیرمستقیم برای بیان احکام تأکید بر هدف و پایان کار است.

نکته دوم

وقایه به نحوی که گفتیم به خاطر اهمیت مشتمل بر فعل الطاعة و ترک المعصية است. ممکن است کسی احتمال دهد که وقایه یعنی گناه نکن و ابتدا به ذهن می‌آید که یعنی ترک معصیت کن؛ نه این طور نیست آیه می‌فرماید خودت را از آتش حفظ کن و با توجه به نکته قبلی یعنی آنچه موجب وقود به نار می‌شود و این مقصود از وقایه است؛ آن وقت این مقصود شامل ترک معصیت و انجام طاعت می‌شود. پس در واقع ما یوجب الوقایة عن النار مقصود



است که مشتمل بر طاعات الله و ترک معاصی است یعنی فعل الطاعة و ترک المعصية را شامل می‌شود؛ اما مستحبات و مکروهات را شامل نمی‌شود چون به مناسبات حکم و موضوع خود آیه می‌فرماید: «وَقُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهِمَا مَلَانِكَةٌ غَلَاظٌ شِدَادٌ» و ترک مستحب هم موجب جهنم نمی‌شود گرچه موجب حزانت من قصت می‌شود و رتبه شخص را در بهشت پایین می‌آورد ولی موجب عقاب نمی‌شود کما اینکه فعل مکروه هم موجب عقاب نمی‌شود. اگر گفتیم مقدمه حرام است آن وقت باید ببینیم عنوان مقدمه را حرام می‌دانیم یا نمی‌دانیم. پس محدوده دلالت آیه از حیث شمولش نسبت به احکام این است که واجبات و محرمات را می‌گیرد ولی مستحبات و مکروهات را نمی‌گیرد.

نکته سوم

بحث بعدی این است که واجبات و محرماتی که در اینجا مقصود است که مشتمل بر واجبات و محرمات اعتقادی و اخلاقی و عملی است. همان‌طور که بارها گفتیم و متأسفانه این کار کمتر انجام شده است ما به فقه العقاید و فقه الاخلاق هم نیاز داریم که متفرق بحث می‌شود. فقه امروز ما بیشتر ناظر به افعال است و حتی فقه التریبه ناظر به افعال است حال آنکه ما نیاز به فعل اعتقادی و اخلاقی هم داریم. فقه الاخلاق دو نوع است که شامل اعمال و اوصاف می‌شود کما اینکه فقه العقاید نیز همین‌طور است و شامل اعمال جوانحی است. اینکه چه اعتقاداتی واجب و چه اعتقاداتی مستحب است جزء دعائم و ارکان دین است که اگر نباشد از جرگه اسلام خارج می‌شویم. این‌ها در کلام بحث شده است ولی نه با نگاهی فنی. در کلام بحث می‌شود که چه اعتقاداتی هست یا نیست و چه طور است یک ولی نگاه فقهی که کدام واجب و کدام مستحب است و اگر واجب است به چه شکلی از وجوب است، وجود ندارد. در اخلاقیات هم همین‌طور است. اینکه اکتساب کدام یک از فضایل واجب است و کدام یک مستحب و در واجبات هم رتبه‌هایی وجود دارد، چیزهایی است که با نگاه فقهی به آن پرداخته نشده است. البته یک مقداری در مباحث تعلیم در جلد دوم و سوم به این‌ها پرداختیم.

جمع‌بندی

گفتیم اعتقادات و اخلاقیات واجب و محرم داریم. البته آنجا که می‌گوییم واجب و محرم یعنی از حیث اکتساب چون باید یک عمل متعلق وجوب شود. پیدا کردن این عقیده و این صفت واجب می‌شود چون وجوب و احکام تکلیفی به عمل تعلق می‌گیرد منتهی عمل در اینجا عمل جوانحی یا عمل مقدماتی خارجی است که ما را به آن



می‌رساند. می‌گوید تمرین کن که فلان صفت را پیدا کنی. مستقیم نمی‌شود آن صفت را پیدا کرد یعنی مقدمات را بیاور که به آنجا برسی؛ بنابراین چون اعتقادات و اخلاقیات در همه عرصه‌ها با یک ملاحظه‌ای ذیل وجود و حرمت قرار می‌گیرند، در مسیر وقود در نار یا اجتناب قرار خواهد گرفت. اطلاق آیه این موارد را می‌گیرد. قُوا ناراً یعنی ما بوجب النار یعنی آن افعال اختیاری است که حکم دارد. فعل اختیاری دارای حکم که بوجب النار است پس علاوه بر حوزه اعمال و رفتار شامل حوزه اخلاق و اعتقادات هم می‌شود.

نکته چهارم

در این آیه شریفه که می‌فرماید «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً»، وقایه نسبت به نفس و اهل تفاوت دارد. مراد از وقایه به نسبت نفس در واقع همان چیزی است که تابه‌حال می‌گفتیم یعنی فعل طاعة و ترک المعصية که در نطاق وسیعی است و شامل اعتقادات و اخلاق نیز می‌شود. در وقایه به نسبت اهل و به دیگران تبعاً دیگر بحث فعل الطاعة و ترک المعصية نیست؛ یعنی به نسبت به دیگران کاری کند که آن‌ها طاعات را انجام دهند و معصیت را انجام ندهند. پس وقایه به نسبت نفس یعنی افعال الخیرات و ترک المعاصی به آن بیانات قبلی که روشن است اما این وقایه وقتی به اهل تعلق می‌گیرد دیگر این معنای مستقیم را ندارد که افعال الخیرات و ترک المعاصی بلکه معنایش این است افعال ما بوجب يعمل الخیرات و یترک المعاصی. به این نکته هم توجه دارید که وقایه به نسبت نفس با آن مقدماتی که قبلاً گفتیم يرجع الی الامر بفعل الطاعة و ترک المعصية اما وقایه به نسبت اهل یعنی افعال ما بوجب عملهم بالطاعات و ترکهم المعاصی یعنی برای دیگران کارهایی انجام دهید که آن‌ها خوبی‌ها را انجام بدهند و بدی‌ها را انجام ندهند. قدم‌به‌قدم می‌آییم جلو و می‌بینیم آیه چقدر مفاهیم باز و عجب و وسیعی پیدا می‌کند. وقتی می‌گویید قُوا ناراً یعنی همان کارهای خوب را انجام دهید و کارهای بد را انجام ندهید (واجبات و محرمات) اما برای غیر یعنی مقدماتی که آن‌ها را به سمت خیرات ببرند و مقدماتی که آن‌ها را از معاصی دور بدارند را انجام دهید. با همین تحلیل‌ها و ارتکازات عرفی، امر دوم یعنی که آمده «قُوا أَهْلِيكُمْ نَاراً» آمده روی مقدماتی که آنچه او را اهل طاعت و ترک معاصی می‌کند انجام بده.



متعلق قُوا

متعلق دوم قُوا با متعلق اول قُوا در موضوع اول یعنی فعل الطاعات و ترک المعاصی فرق می‌کند. متعلق «قُوا أَهْلِيكُمْ نَاراً» فعل ما یوجب الواجبات و یتربک المعاصی است یعنی کارهایی انجام دهید که موجب می‌شود آن‌ها خوبی‌ها را انجام بدهند و معصیت‌ها را ترک کنند. البته استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست. اکثر از معنا این است که یعنی حفظ کنید آنچه موجب از آتش می‌شود. یکی مستقیم می‌آید روی خود فعل طاعات و یکی غیرمستقیم می‌آید روی دیگری. معنا و مستعمل فیه یکی است ولی تحلیل که کنید آن ما یوجب النار در مورد انفس است ولی مصداقش فرق می‌کند. ما یوجب النار در اهل مصداقش چیز دیگری است. چون آیه گفته شما وظیفه‌ای در قبال دیگران دارید مثل امر به معروف و نهی از منکر آن وظیفه خودت می‌شود و باید آن وظیفه را خودت انجام دهی. در واقع هم شمول قُوا أَنْفُسَكُمْ است و هم شمول قُوا أَهْلِيكُمْ. همین‌که در قبال دیگران وظیفه پیدا کردی، این وظیفه در قبال خودت هم هست و مصداق هر دو می‌تواند بشود. الوقایه استعملت فی معنا الواحد الوقایه اما یوجب النار ولكن عندما ندق و نحلل المعنا یسئل هذا البحث یعنی التفاوت بین الموضوعین فی المصداق و تطبیق فی التفصیل. این استعمال لفظ در دو معنا نیست.